شنبه 17/10/401 جلسه 70

در اشکال سوم به استدلال به طایفه دوم روایات دال بر تکرار صلات به صورت جماعت، گفته شد که عنوان فریضه در "یجعلها الفریضه " عنوان مشیر به نمازهایی است که ذاتا فریضه می باشند و ظهور در فریضه فعلی ندارد. نمازهای یومیه ذاتا فریضه هستند ولو گاهی شاید به عنوان دیگری مستحب شوند. لذا این تعبیر دلالت ندارد که باید نماز دوم را به نیت نماز فریضه فعلی انجام دهد بلکه همین مقدار که به عنوان نماز مثلا ظهر انجام شود مستحب باشد صدق می کند که یجعلها الفریضة.

مرحوم آقای صدر نسبت به این اشکال سه مناقشه کرده است.

مناقشه اول: حمل عنوان بر معرفیت و مشیریت خلاف ظاهر است. زیرا اصل اولی در هر عنوانی که در خطاب آمده این است که موضوعیت و مدخلیت در ثبوت حکم داشته باشد. لذا نمی توان فریضه را مشیر به ذات صلوات یومیه دانست که بالاصل فریضه هستند.

اشکال دوم: هرچند ممکن است در بعضی از موارد ملتزم شویم که فریضه به عنوان مشیر به ذات صلوات یومیه آمده باشد اما تعیبر وارد در این روایت تعبیری متفاوت است. اگر تعبیر این باشد که نماز فریضه را اعاده کن، این احتمال وجود دارد که مقصود از آن اعاده صلاتی باشد که بذاتها فریضه است نه اینکه فریضه فعلی باشد، اما در روایت آمده است یجعلها الفریضة و در کلمه فریضه الف و لام عهد آمده است که اشاره به نماز قبل دارد؛ یعنی این نمازی که می خوانی را همان نماز قبلی قرار بده که نماز قبل هم فریضه بالفعل بوده است. بنابراین ولو بپذیریم که در بعضی از موارد عنوان فریضه به معنای فریضه ذاتیه است اما در این روایت با توجه به تعبیر وارد در آن قابل پذیرش نیست.

اشکال سوم: در انتهای این روایت تعبیر به "ان شاء" شده است و این تعبیر مانع از حمل بر فریضه اصلیه می شود. زیرا اگر "ان شاء" به اصل اتیان صلات بخورد یعنی ان شاء یصلی معهم مشکلی ایجاد نمی کرد و مانع از حمل بر فریضه اصلیه نمی شد. اما اگر طبق ظاهر روایت گفتیم که "ان شاء" به "یجعلها الفریضه" می خورد (زیرا سائل فرض کرده است شخصی که نماز فرادا را خوانده است می بیند نماز جماعت شروع شده است و این نشان می دهد که او میل به خواندن نماز جماعت را دارد) در این صورت دیگر نمی توانیم "یجعلها الفریضه" را حمل بر فریضه ذاتیه کنیم. زیرا با فرض اینکه شخص می خواهد نماز دوم را بخواند، دیگر راهی ندارد جز اینکه آن را به نیت فریضه ذاتیه بخواند. چراکه اگر فریضه اصلی قرار ندهد معنایش این است که نافله اصلی قرار دهد و حال آنکه نماز نافله به جماعت مشروعیت ندارد. لذا اگر شخص بخواهد نمازش را جماعت بخواند باید فریضه بالاصاله قرار دهد و اختیاری دیگری ندارد. این در حالی است که ان شاء تعلیق بر مشیت خود مکلف می کند و نمی سازد که فریضه اصلیه در مقابل نافله اصلیه باشد.

ممکن است نسبت به مناقشات جواب داده شود. مناقشه اول که ظاهر اولی هر عنوانی را موضوعیت و دخالت آن در ثبوت حکم می دانست نه صرف مشیریت آن، هرچند این ظاهر اولی مورد قبول است، ولی در بعضی از موارد نیز عنوان ماخوذ حمل بر معرفیت و مشیریت می شود. اگر در ما نحن فیه با توجه به تقریب های گذشته، به این نتیجه رسیدیم که امتثال بعد الامتثال عقلا معنا ندارد(و معقول نيست) و همه جا موافقة الامر علت تامه حصول غرض است و دیگر امری باقی نمی ماند، از این ظهور اولی عنوان در موضوعیت باید رفع ید کنیم. در همه جا چنین است که اگر اخذ به ظاهر امکان داشته باشد به آن اخذ می کنیم اما اگر به خاطر وجود قرینه ای اخذ به ظاهر امکان نداشته باشد از مقتضای ظهور اولی رفع ید می کنیم. در ما نحن فیه هم فرض بر این است که قرینه عقلیه وجود دارد و لذا به ظاهر اخذ نمی کنیم بلکه کلام را حمل بر معنایی موافق با قرینه می کنیم.

اشکال دوم هم این بود که بین اینکه امام علیه السلام امر به اعاده صلات فریضه کند و اینکه بفرماید یجعلها الفریضه فرق است. زیرا در الفریضه الف و لام عهد بکار رفته که اشاره به نماز فریضه قبل می کند و نماز فریضه قبل هم فریضه فعلی است. اشکال این است که ولو قبول کنیم که الف و الام عهد است و به نماز قبل اشاره می کند، ولی در اشاره عهدی لازم نیست که تمام خصوصیات مشار الیه از جمله فعلی بودن فریضه حفظ شود بلکه اگر فقط اشاره به ذات صلات هم مد نظر باشد کافی است. لذا معنا این می شود که این نماز دوم را همان نماز قبل که فریضه ذاتی بود قرار دهد. اگر نماز قبل نماز ظهر بوده یا عصر بوده یا هریک از نمازهای یومیه باشد فریضه بالذات است و لذا صحیح است به عنوان فریضه به آنها اشاره کنیم و بگوییم این نماز جدید را همان نماز ظهر یا عصر یا ... قرار بده. تعبیر دیگری می شود از اینکه این را همان نماز ظهر قبل قرار بده اما اینکه این نماز هم فریضه فعلی است از الفریضه با الف و لام عهد استفاده نمی شود. اگر می فرمایند این نماز را به نیت نماز قبل که فریضه ذاتی بود بیاور، به این خاطر است که احتمال دیگری هم وجود دارد که قبلا روایاتش مطرح شد و مرحوم شیخ نیز در تهذیب فرمود. یک صورت در نماز دوم این است که آن را نماز قضای مافات قرار دهد و صورت دیگر این است که آن را همان نماز یومیه ای قرار دهد که به صورت فرادا خوانده است. این تعبیر در ذیل روایت، می خواهد صورت اخیر را تعیین کند. یعنی نماز قبل اگر ظهر بود که فریضه بالاصل می باشد نماز جدید را هم به نیت نماز ظهر بخواند.

با این بیان جواب اشکال سوم هم داده می شود. چون اگر اینطور معنا کردیم که الفریضه اشاره به ذات صلات دارد و این روایت می خواهد یک شق از دو شقّ تخییر مکلف را بیان کند. چون از روایات استفاده می شود که در موارد اقامه نماز جماعت، مکلف در مجموع دو کار می تواند بکند؛ یکی اینکه نماز دوم را نماز قضای مافات خود قرار بدهد و دیگر اینکه آن را نماز قبلی قرار دهد. روایت می فرماید که ان شاء یعنی مکلف می تواند این کار را کند که نماز جدید را نماز قبل خود قرار دهد و لازم نیست که حتما آن را قضای مافات قرار دهد. علاوه بر اینکه تعبیر ان شاء در ذیل روایت هشام بن سالم آمده بود نه در روایت حفص تا بر اساس آن بخواهید جواب سوم را کنار بگذارید.

طایفه سوم نیز روایاتی است که در آنها امر به اعاده شده ولی بعد از امر به اعاده، این تعبیر بخصوصه آمده که یختار الله احبهما الیه. در کلام مرحوم آخوند در بحث اجزاء هم اشاره به همین طایفه شده و از آن استفاده وقوع امتثال بعد از امتثال شده است. عن ابی بصیر قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أُصَلِّي ثُمَّ أَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَتُقَامُ الصَّلَاةُ وَ قَدْ صَلَّيْتُ فَقَالَ صَلِّ مَعَهُمْ يَخْتَارُ اللَّهُ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ[[1]](#footnote-1).

اختیار یعنی قبول کردن فردی که برای امتثال امر اتیان شده است. طبق این روایت خداوند متعال هر کدام از این دو را بخواهد اختیار و قبول می کند. این تعبیر نشان می دهد که هر دو مصداق امتثال الامر هستند.

اشکال اول به استدلال به این طایفه اشکال سندی است. زیرا در سند سهل بن زیاد وجود دارد که ضعیف است. محمد بن ولید که بعد از سهل بن زیاد آمده مردد بین چند نفر است. اگر خزاز بجلی باشد ثقه است. اما در موارد زیادی سهل بن زیاد از محمد بن ولید شباب صیرفی نقل می کند که اگر هم ضعیف نباشد، دست کم توثیق ندارد. لذا روایت من حیث السند قابل استناد نیست.

اشکال دوم من حیث الدلاله است. زیرا در صورتی این روایت دلالت بر مدعا می کند که مقصود از اختیار، قبول فرد طبیعت به عنوان مصداق امتثال باشد. اما احتمال این است که مراد از یختار الله اختیار یکی برای اعطای ثواب باشد نه به عنوان فرد امتثال طبیعت. زیرا نماز دوم اگر مستحب هم باشد و مصداق امتثال امر اول هم نباشد باز هم یختار احبهما نسبت به آن معنا دارد. یعنی شخص در این موارد که زمینه برای ایجاد مستحب پیدا شده اگر این امر مستحب را انجام دهد، خداوند از بین این نماز مستحب و آن نماز واجب، نمازی که پیش او احب است را ثواب می دهد نه اینکه اختیار به معنای قبول مصداق امتثال باشد.

مرحوم آقای صدر اشکال کرده که این معنا خلاف ظاهر است. ظاهر این است که اختیار ناظر به قبول در مقام انجام وظیفه شخص باشد نه اعطای ثواب. یعنی آنچه شخص به عنوان وظیفه انجام می دهد خدا یکی را اختیار می کند.

این مناقشه محل اشکال است. زیرا هرچند وقتی در روایات، عملی از مکلفین متعلق امر قرار می گیرد نظر به مقام وظیفه شخص دارند، ولی اگر در روایات خصوصیتی برای عمل ذکر شود که مربوط به مقام عمل خود مکلف نیست بلکه مربوط به آثاری است که بر عمل مترتب می شود دیگر ظهوری ندارد که حتما به لحاظ مقام وظیفه باشد. در این روایت هم، هرچند قبل از یختار، امر به نماز دوم شده است، ولی برای ترغیب مکلف به اینکه نماز دوم را بخواند، علی تقدیر الصدور فرموده اند که اگر شخص نماز دوم را انجام دهد چه بسا فرد افضل را انجام داده و ثواب بیشتر دارد ولی اگر دومی را نخواند محروم از فرد افضل می شود. به همان شکل که در روایات متعدد آمده که از نمازهای واجب آن مقدار قبول می شود که شخص اقبال در نماز داشته باشد، ولی چون مردم نوعا اقبال در نماز ندارند، خداوند نوافل را قرار داده که به درک فضیلت نمازهای یومیه برسند. یعنی ترغیب به نماز نافله می شود برای درک آثاری که در نماز فریضه وجود دارد. در یختار الله هم ظاهرش این است که در مقام ترغیب مکلف به نماز جماعت می فرمایند که در بعضی از موارد این نماز دوم کمالی دارد که مکلف با انجام آن، فضیلت اکمل و اتم را درک می کند. بنابراین در مواردی که در روایات بر اثر مترتب بر فعل نظر می شود ممکن است آنچه موضوع اثر می باشد خودش واجب نباشد بلکه مستحب باشد ولی اثر مطلوبی که مکلف دنبال آن می گردد را داشته باشد.

یک شنبه 18/10/401 جلسه 71

### جهت ثامنه؛ دلالت صیغه امر بر فور و تراخی

#### کلام مرحوم آخوند در اين جهت :

مرحوم آخوند در بیان مختار خود می فرماید: حق این است که صیغه امر نه دلالت بر فوریت انجام مامور به دارد و نه دلالت بر تراخی انجام آن.

به حسب آنچه از کلام مرحوم آخوند استفاده می شود، مقصود از دلالت نداشتن صیغه امر بر تراخی، عدم دلالت آن بر وجوب تراخی است. زیرا انگار در میان اقوال و احتمالات مساله، بعضی قائل به دلالت امر بر لزوم فوریت و بعضی قائل به دلالت آن بر لزوم تراخی شده اند. مرحوم آخوند فرموده که حق این است که صیغه امر نه دلالت بر لزوم فوریت دارد و نه دلالت بر لزوم تراخی. بله مقتضای اطلاق صیغه امر این است که برای مکلف جایز است بالتراخی مامور به را انجام دهد. ولی اطلاق صیغه، اقتضای جواز تراخی را دارد نه لزوم تراخی. پس نه دلالت بر لزوم فوریت دارد و نه لزوم تراخی بلکه مکلف می تواند فورا عمل را انجام دهد و می تواند بالتراخی. زیرا صیغه امر به ملاحظه ماده و هیئتی که دارد، متبادر از آن طلب ایجاد طبیعت است؛ ماده دلالت بر طبیعت می کند و هیئت دلالت بر طلب ایجاد طبیعت ، و این یعنی که از مکلف خواسته شده طبیعت را ایجاد کند. اما اینکه طبیعت مامور به را فورا انجام دهد یا با تراخی، در معنای صیغه اخذ نشده است؛ نه تقیید به فوریت اخذ شده و نه تقیید به تراخی. چون هیچ کدام اخذ نشده است متبادر از صیغه همان طلب ایجاد طبیعت می شود بدون تقیید طلب بالفور و لا بالتراخی. از این عبارت مرحوم که فرموده بلا تقیید بالتراخی معلوم می شود که قول مقابلی که مرحوم آخوند نظر دارد قول به لزوم تراخی است. وقتی مدلول صیغه امر، فقط طلب ایجاد طبیعت و مطلق باشد، اطلاق آن اقتضا می کند که مکلف هم بتواند مامور به را بالفور ایجاد کند و هم بالتراخی.

با توجه به اینکه صیغه امر دلالتی به خصوص نه بر فور دارد و نه بر تراخی، اگر در مورد خاصی بخواهیم ملتزم شویم که لازم است مکلف مامور به را فورا انجام دهد باید دلیل بر لزوم فوریت وجود داشته باشد.

ادعا شده است که غیر واحدی از آیات به نحو قرینه عام دلالت دارند که در همه واجبات شریعت اصل اولی لزوم فوریت مامور به است. البته مرحوم آخوند فقط متعرض به دو آیه از این آیات شده است. یکی آیه "وَ سارِعُوا إِلى‏ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقين"[[2]](#footnote-2)‏ و دیگری آیه "فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ"[[3]](#footnote-3).

بله در کتاب مجید در آیات دیگر هم مطلوبیت مسارعه الی الخیرات آمده است ولی واضح است که هیچ دلالتی بر لزوم ندارند. زیرا در مقامی وارد شده است که نشان می دهد مورد از موارد کمالات و بیان مقامات عالیه و فضائل است و دلالت بر طلب لزومی ندارد. یکی در سوره آل عمران است که در مقام بیان اوصاف مومنین از اهل کتاب و تجلیل از آنها به خاطر داشتن مراتب بالای فضیلت، می فرماید: لَيْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ يَتْلُونَ آياتِ اللَّهِ آناءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ أُولئِكَ مِنَ الصَّالِحينَ[[4]](#footnote-4). یا در سوره انبیاء بعد از اینکه خصوصیاتی در مورد حضرت زکریا بیان شده آمده است: فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى‏ وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعين‏[[5]](#footnote-5).

همانطور که معلوم است مسارعت در خیرات به عنوان یک ویژگی کمالی آمده است، نه اینکه طلب لزومی باشد.

لذا فقط به دو آیه اولیه اشاره شده و گفته اند که بر اساس آنها قاعده اولیه در واجبات لزوم اتیان به مامور به فورا است. در آیه "سارعوا الی مغفرة من ربکم" تقریب این است که امر به مسارعه شده و امر هم ظاهر در وجوب است و از آنجایی که مورد مسارعت، مغفرت می باشد و مغفرت فعل خداوند است، مقصود از تکلیف مومنین و مکلفین به مسارعت به مغفرت خداوند، مسارعت به سبب مغفرت می باشد؛ مثل "واسئل القریه" که مقصود سوال از اهل قریه است. لذا طبق این آیه مردم مامور به مسارعت در سبب مغفرت می باشند. با توجه به اينکه اتیان مامور به و متعلق اوامر از اظهر اسباب مغفرت می باشد که امر به مسارعت به آنها شده ایم. لذا این آیه دلالت بر لزوم ایجاد مامور به فورا می کند.

در ایه "فاستبقوا الخیرات" هم امر دلالت بر وجوب می کند و استباق هم یعنی سرعت و سبقت گرفتن در انجام کار. با توجه به اینکه اتیان مامور به از اوضح مصادیق خیرات است آیه دلالت بر لزوم استباق و مبادرت در اتیان مامور به می کند.

بنابراین این دو آیه شریفه به نحو قاعده عام دلالت بر لزوم اتیان واجبات به صورت فوری می کنند. در نتیجه اگر جایی بخواهیم بگوییم فوریت لازم نیست نیاز به دلیل دارد.

مرحوم آخوند سه اشکال می کنند.

اشکال اول: ما قبول داریم که در این دو آیه، بعث و تحریک به مسارعت و استباق شده است. ولی سیاق آیات نشان می دهد که بعث و تحریک، لزومی و وجوبی نیست، بلکه در حد استحباب است. يعنی این بعث و تحریک، چیزی نیست که ترک آن موجب غضب و شر بشود. زیرا اگر در این دو آیه، بعث و تحریک لزومی بود انسب این بود که مکلفین را با تحذیر از عقوبت و عذاب بر ترک فعل بعث می کردند و حال آنکه در این دو آیه فقط اصل بعث و تحریک و طلب بیان شده است و تحذیری از غضب و شرّی که در مخالفت عمل وجود دارد نشده است. ضرورة أن تركهما لو كان مستتبعا للغضب و الشر كان البعث بالتحذير عنهما أنسب كما لا يخفى. فافهم.‏

در اشکال اول مولویت امر انکار نمی شود اما مرحوم آخوند می فرماید اين امر، امرمولوی وجوبی نیست. ایشان در انتها فافهم هم فرموده اند. گفته اند که اشاره به مناقشه و اشکال در خود اشکال اول دارد. به حسب آنچه در کلام عده ای از محققین من جمله مرحوم ایروانی آمده، مناقشه این است که برای اینکه طلب لزومی باشد همین آوردن لفظ دال بر طلب کافی است. زیرا صیغه امر ظاهر در وجوب است و همین کافی است و لازم نیست مقترن به تحذیر باشد. و الا در بقیه واجبات هم همین اشکال پیدا می شود. در سایر واجبات و محرمات، تحریم و وجوب اشیاء با امر و نهی صرف بیان شده نه با امر و نهی مقترن به تحذیر از عقاب در صورت مخالفت. بنابراین صرف اینکه تحذیر وجود ندارد باعث نمی شود که جلوی دلالت بر وجوب گرفته شود. و لو تم‏ ذلك‏ لجرى نظيره في سائر الواجبات و المحرمات المقتصر في بيانها على البعث و الزجر من غير ضم و عيد على الترك[[6]](#footnote-6).

این برداشتی است که مرحوم ایروانی از عبارت مرحوم آخوند کرده است که البته ظاهر عبارت هم همین است. ولی ممکن است توجیه شود به نحوی که این اشکال وارد نباشد. بعدا می آید در کلام مرحوم آقای تبریزی این اشکال اول به نحوی تفسیر شده که اشکال به آن وارد نباشد. خلاصه تفسیر ایشان این است که مرحوم آخوند نمی خواهد بفرماید که در هر موردی برای استفاده وجوب نیاز به اقتران به تحذیر داریم بلکه مراد ایشان این است که در خصوص این مواردی که عنوان مسارعت و استباق بکار رفته، خصوصیتی وجود دارد که ظاهرش این است که حکم استحبابی است. زیرا ظاهر امر به مسارعت و استباق این است که در مسارعت و استباق ملاک لزومی ديگری غير از ملاک ثابت در طبيعی فعل وجود ندارد. بنابراین خود تعبیر مسارعت و استباق اقتضا می کند که حکم به نحو لزومی نباشد. با توجه به اینکه خود اینها چنین اقتضایی دارند اگر بخواهد حکم لزومی باشد نیاز به اقتران به تحذیر دارد.

اشکال دوم: مرحوم آخوند فرموده که در این دو آیه قرینه دیگری وجود دارد که اقتضا می کند بعث و طلب را استحبابی بگیریم. زیرا مصداق خیر و سبب مغفرت که فقط واجبات نیستند بلکه مستحبات را هم شامل می شوند. اگر بعث و طلب در این آیه، بعث و طلب لزومی باشد مدلول تفهیمی جمله این می شود که نسبت به همه خیرات مسارعت واجب است و حال آنکه در مستحبات، اصل فعل وجوب ندارد فضلا از اینکه مسارعت در آنها یا استباق به آنها واجب باشد. حتی در اکثر واجبات نیز اتیان العمل فورا لازم نیست. بنابراین اگر طلب لزومی باشد و مفهوم آیه لزوم مسارعت در جمیع خیرات باشد، مستلزم تخصیص اکثر مستهجن می باشد. لذا باید بعث و طلب در این آیه، حمل بر خصوص طلب ندبی شود. یا بر جامع بین وجوب و استحباب که در بعضی موارد وجوب است و در بعضی موارد ندب.

اشکال سوم: اصلا حکم مستفاد از این دو آیه مولوی نیست بلکه ارشادی است. همانطور که در آیات و روایات وارد در حثّ بر اصل اطاعت مثل "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول" امر ارشادی است، آیه "سارعوا" نیز ارشاد به حکم عقل است. زیرا چنانکه عقل مستقل به حسن اطاعت و قبح معصیت است و به خاطر این حکم عقل، امر وارد در خطابات شارع حمل بر ارشاد می شود، در محل بحث هم با قطع نظر از امر به مسارعت و استباق، عقل مستقل است که اگر مولی امر به عملی کرد مسارعه و استباق نسبت به اتیان آن عمل حسن است. لذا خطاب حمل بر حکم ارشادی می شود. « كان ما ورد من الآيات و الروايات في مقام البعث نحوه إرشادا إلى ذلك كالآيات و الروايات الواردة في الحث على أصل الإطاعة فيكون الأمر فيها لما يترتب على المادة بنفسها و لو لم يكن هناك أمر بها كما هو الشأن في الأوامر الإرشادية »[[7]](#footnote-7).

مرحوم آخوند بعد از اشکال سوم هم فافهم فرموده است که به نظر بعضی اشاره به مناقشه در آن دارد. عده از محققین مثل مرحوم اصفهانی در این اشکال سوم مناقشه کرده اند. مناقشه این است که تنظیر محل بحث به آیه شریفه "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول" تنظیر صحیحی نمی باشد. بله در هر دو مورد حکم عقل مستقل وجود دارد ولی صرف وجود حکم عقلی در مورد خطاب، باعث نمی شود که از ظهور خطاب در مولویت رفع ید کنیم و حمل بر ارشادیت کنیم. ظاهر اولی خطابات شرع این است که حکم مولوی بیان شده است نه ارشادی. بله اگر حکم عقلی مستقل در موردی وارد شده باشد که در آن مورد حکم مولوی ممکن نباشد، امر وارد در خطاب شارع را باید حمل بر ارشادیت کنیم. مثل اطیعوا الله که امر به اصل طاعت است و حکم عقلی وجود دارد و حکم شرعی به خاطر محاذیری که در محل خود بیان شده ممکن نمی باشد و لذا آیه حمل بر حکم ارشادی می شود. اما در محل بحث ولو حکم عقلی وجود دارد ولی اینگونه نیست که امر شرعی محال باشد. لذا باید بر ظهور امر در مولویت تحفظ کنیم و وجهی ندارد که حمل بر ارشاد شود. ایشان فرموده است: بينهما فرق و هو عدم إمكان غير الإرشادية فيها دون ما نحن فيه لإمكان الأمر المولوي بالفعل فورا، فبعد الإمكان و الظهور الذاتي في المولوية لا مجال‏ لحمل‏ ما ورد في‏ هذا الباب على الإرشاد قياسا بما ورد في أصل الإطاعة، و لعله أشار (قدس سره) إليه بقوله فافهم[[8]](#footnote-8).

دوشنبه 19/10/401 جلسه 72

گفته شد که مرحوم آخوند فرمود نه خود صیغه امر دلالت بر فوریت و تراخی دارد و نه به صورت عام می توان از دلیل خارجی استفاده کرد که اصل اولی در واجبات فوریت است.

مرحوم آخوند در پایان نکته ای را به عنوان تتمه بیان می کنند و آن اینکه اگر قائل به لزوم فوریت شدیم، آیا مقتضای آن اتیان مامور به فورا ففورا است یا خیر؟ یعنی اگر مامور به در زمان اول به صورت فوری انجام نشد و عصیان شد آیا در زمان های بعد باید فورا انجام شود یا خیر؟ این مطلب در کلام مرحوم آخوند توضیح داده نشده است که اگر فورا ففورا واجب نباشد صورت مقابل چیست، ولی همانطور که بعدا در تفصیل بحث می آید دو احتمال وجود دارد؛ یکی اینکه اگر در آنِ اول فورا امتثال نشد در بقیه ازمنه فقط اصل اتیان مامور به لازم است بدون اینکه فوریتی در کار باشد و دیگر اینکه اگر فورا انجام نشد اصل تکلیف به این فعل ساقط می شود و دیگر تکلیفی ندارد.

از نظر واقع خارجی نیز این احتمالات در فروع فقهی مثال دارد. مثلا وجوب ردّ التحیه وجوب فوری است و اگر فوریت امتثال نشد و زمان گذشت، اصل ردّ سلام وجوب ندارد. در بعضی از موارد واجبی که فوریت در آن لازم است اگر در زمان اول امتثال نشود در زمان بعد فورا ففورا لازم الاتیان است؛ مثل وجوب الحج علی المستطیع که لازم است در سنه اول امتثال شود اگر نشد فورا در سنه ثانی و اگر در سنه ثانی امتثال نشد فورا در سنه ثالث.

در بعضی از موارد هم اگر در زمان معیّن به نحو فوری امتثال نشود، بعد از گذشت آن زمان، در ازمنه بعدی لازم است اصل عمل اتیان شود اما دیگر فوریت ندارد؛ مثل زکات فطره که تا ظهر روز عید لازم است انجام شود ولی اگر انجام نشود باید به نحو قضا انجام گردد اما دیگر فوریت ندارد.

در صلات الآیات به خاطر زلزله هم که فوریت عرفی دارد اختلاف است که اگر انجام نشود، قضای آن علی نحو المواسعه لازم است یا اساسا قضا لازم نیست. به حسب نظر مشهور اگر در زمانّ متصل به آیه انجام نشود باید قضا کند مثل قضای صلات یومیه به صورت موسع. اما بعض الاعلام قائل هستند که اگر در همان زمان انجام نشود قضایی ندارد.

بنابر در موارد لزوم فوریت، اگر شخص در زمان اول مامور به را انجام ندهد، سه احتمال نسبت به وظیفه او در ازمنه بعدی وجود دارد؛ یکی اینکه فورا ففورا لازم باشد و دیگر اینکه بعد العصیان در زمان اول، اتیان به اصل عمل واجب است بدون فوریت و احتمال سوم هم این است که تکلیف از اساس ساقط می گردد.

مرحوم آخوند در تتمه فرموده است که دو وجه در مساله وجود دارد که مبتنی بر این است که لزوم فوریت بنابر قول به دلالت صیغه امر بر فوریت، از باب تعدد مطلوب است یا از باب وحدت مطلوب. اگر لزوم فوریت از باب وحدت مطلوب باشد، در صورتی که مکلف در زمان اول مامور به را انجام ندهد امر به عمل اقتضای اتیان به عمل فورا ففورا در ازمنه بعد را ندارد. اما اگر از باب تعدد مطلوب باشد یعنی اتیان آن فورا در زمان اول یک مطلوب است و اتیان آن در زمان های بعد فورا ففورا مطلوب دیگر، در این صورت اگر مکلف در زمان اول فعل را انجام ندهد مطلوب اول که اتیان العمل فی اول زمان الامکان باشد ساقط می شود ولی مطلوب دیگر که فورا ففورا بود هنوز زمنیه تحقق دارد و لذا بر مکلف لازم است که آن را رعایت کند. این مبنای دو وجه بر اساس مقام ثبوت است.

اما به حسب مقام اثبات آیا می توان احراز کرد که مطلوبیت مفاد صیغه که اتیان الماموربه فورا باشد از باب تعدد مطلوب است یا از باب وحدت مطلوب؟ مرحوم آخوند به لحاظ مقام اثبات می فرماید که ما اصل دلالت صيغه بر فوریت را قبول نکردیم اما اگر کسی قائل به آن شود، نمی تواند ادعا کند که صیغه امر دلالت بر کیفیت مطلوب نیز دارد و از صیغه امر به دست نمی آید که فوریت مامور به از باب تعدد مطلوب است یا وحدت مطلوب.

با توجه به توضیح فرمایش مرحوم آخوند و با توجه به کلماتی که اعلام در ذیل فرمایش ایشان در این مساله مطرح کرده اند، دلالت صیغه امر بر فور و تراخی ضمن چند مطلب باید بررسی شود.

مطلب اول، تعیین محل نزاع و اقوال مساله است و مطلب دوم این است که آیا خود صیغه امر دلالت بر لزوم اتیان العمل فورا او بالتراخی دارد يا خير ؟، هم به لحاظ مدلول وضعی و ظهور اولی صیغه امر و هم به لحاظ دلالت اطلاقی و مطلب سوم این است که آیا با تمسک به دلیل خارجی و قرینه عامه می توان اثبات کرد اصل اولی در واجبات لزوم الاتیان بالعمل فورا است الا ما خرج بالدلیل و مطلب چهارم این است که بنابر لزوم اتیان به مامور به فورا در صورت عصیان مکلف، حکم در ازمنه بعدی چیست و مطلب پنجم مقتضای اصل عملی است و مطلب ششم مطلبی است که ولو جزء بحث در دلالت امر علی الفور او التراخی نیست اما به مناسبت در کلام عده ای از اعلام مثل مرحوم ایروانی و مرحوم آقای خویی آمده است و آن اینکه در مواردی که فوریت به حسب حکم واقعی لازم نباشد اما مکلف احتمال بدهد که اگر مامور به را در زمان اول انجام ندهد واجب فوت می شود، آیا مبادرت لازم است یا خیر؛ اصل بحث در جهت ثامنه این است که آیا به حسب حکم واقعی فوریت اتیان لزوم دارد یا خیر، اما بحث اخیر در این است که در واجبات موسّع که فوریت لازم نيست اگر شخص در زمان اول متمکن بود ولی احتمال داد که در زمان های بعدی برای او عجز به وجود می آید مثل زنی که در اول وقت تمکن از نماز دارد اما احتمال می دهد در ادامه حائض شود و متمکن نباشد آیا لازم است به حسب حکم ظاهری مبادرت به انجام عمل داشته باشد یا خیر؟

#### مطلب اول؛ تعیین محل نزاع و بیان اقوال در مساله

با توجه به مجموع کلمات اعلام در مساله، به نظر می رسد که محل نزاع را باید اعم گرفت. زیرا هم به لحاظ مدلول وضعی صیغه امر جای بحث از دلالت بر فور و تراخی وجود دارد و هم به لحاظ مدلول اطلاقی صیغه امر؛ زیرا بعضی مثل محقق ایروانی قائل شده اند که ولو صیغه امر به دلالت وضعی دلالت بر فوریت ندارد اما به ظهور ثانوی دلالت بر فوریت دارد که اين ادعا به نحوی به دلالت اطلاقی برمی گردد .

علاوه بر اینکه به مقتضای دلیل خارجی غیر از صیغه امر هم باید بحث کرد که آیا دلیل خارجی بر لزوم فوریت وجود دارد یا خیر.

در مدلول وضعی صیغه امر نیز نزاع هم به لحاظ هیئت صیغه امر قابل تصور است و هم به لحاظ ماده متعلق طلب. گرچه مرحوم صاحب فصول فرموده است که محل نزاع مختص به صیغه و هیئت امر است و به لحاظ ماده جای بحث وجود ندارد کما مر فی البحث السابق، اما مرحوم آخوند که در بحث سابق نزاع را هم بر اساس ماده و هم بر اساس هیئت تصویر کردند و در این بحث چیزی نفرمودند، ظاهر کلامشان این است که نزاع به همان نحو که در مساله قبل دو صورت داشت و هم در ناحیه ماده و هم هیئت قابل طرح بود در اینجا نیز به لحاظ هر دو جای طرح دارد.

در مساله به حسب عبارات فصول و بر اساس کلام مرحوم آخوند، هم لزوم فوریت احتمال دارد و هم لزوم التراخی و هم عدم لزوم فوریت و تراخی.

اقوالی که صاحب فصول مطرح کرده این است که مشهور اصولیین قائل به عدم دلالت بر فور و تراخی هستند اما مرحوم شیخ طوسی و جماعتی از علماء قائل به فوریت شده اند و مرحوم سید مرتضی نیز قائل به اشتراک لفظی بین فور و تراخی است و جماعتی هم متوقف می باشند؛ آنهایی که متوقف شده اند نیز دو دسته اند، بعضی گفته اند امتثال فوری قطعا کافی است ولی امتثال مع التاخیر معلوم نیست کافی باشد و بعضی به عکس گفته اند که اگر مبادرت نکند قطعا کافی است و اگر مبادرت کند معلوم نیست کافی باشد. و توقف جماعة و هم بين من يقول إذا بادر لم‏ يقطع‏ بكونه‏ ممتثلا لجواز أن يكون المقصود هو التأخير و بين من يقول إذا بادر كان ممتثلا قطعا و إن أخر لم يقطع بخروجه عن العهدة[[9]](#footnote-9).

بنابراین احتمال وجوب تاخیر نیز در مساله وجود دارد. کما اینکه از عبارت مرحوم آخوند هم استفاده می شد. اما در کلام مرحوم میرزای قمی در قوانین آمده که قول به لزوم تراخی قائل ندارد. اما القول بتعیین التراخی فلم نقف علی مصرّح به[[10]](#footnote-10).

#### مطلب دوم؛ دلالت صیغه امر بر فور و تراخی

همانطور که گفته شد، دلالت صیغه امر هم باید به لحاظ مدلول وضعی بررسی شود و هم به لحاظ مدلول اطلاقی. نسبت دلالت وضعی صیغه امر مرحوم آخوند تبعا لمشهور الاصولیین فرموده است که هیچ دلالتی صیغه امر بر فور یا تراخی ندارد. زیرا صیغه امر از هیئتش طلب ایجاد استفاده می شود و از ماده اش طبیعت خاص. لذا متبادر از آن فقط طلب ایجاد طبیعت خاص است و تقیید به فور و تراخی در مفاد صیغه نیست. در نتیجه اطلاق صیغه با هر دو سازگاری دارد و اقتضا می کند هم جواز تراخی را و هم جواز فور را. بنابراین به حسب مدلول وضعی نه لزوم فوریت وجود دارد و نه لزوم تراخی.

این قسمت از فرمایش مرحوم آخوند مورد قبول همه محققین متاخر قرار گرفته است. اما اینکه با قطع نظر از دلالت وضعی و به حسب دلالت اطلاقی و ظهور ثانوی، آیا صیغه امر دلالت بر فوریت دارد یا خیر، نوع محققین با مرحوم آخوند موافق شده اند و دلالت آن را از این حیث نیز قبول نکرده اند. اما مرحوم ایروانی قائل شده است که صیغه امر به حسب ظهور ثانوی دلالت بر فوریت دارد. مرحوم ایروانی در تعلیقه بر کفایه فرموده است که هرچند صیغه امر به حسب دلالت وضعی نه دلالت بر فوریت دارد نه دلالت بر تراخی، اما به حسب استعمالات عرفی اوامر بعید نیست که ادعا کنیم ظهور در اتیان به مامور به فورا دارد. البته فوریت فوریت عرفیه است که به حسب اختلاف افعال متعلق طلب مختلف می شود. مثلا اگر مولی بگوید به مسافرت برو، فوریت آن به این نیست که همان ساعت برود بلکه دو روز بعد هم برود کافی است، ولی اگر مولی بگوید آب بیاور فوریت در آن متفاوت است و باید همان لحظه آب بیاورد نه دو روز بعد. اما اصل فوریت عرفیه در مقابل فوریت عقلیه ظاهر از اوامر است. دلیل بر فهم فوریت عرفی از اوامر این است که اگر عبد در مقام امتثال تاخیر کند، در اعتبار عقلاء مورد مذمت قرار می گیرد که چرا انجام ندادی و چنانچه عذر بیاورد که مولی فقط گفت آب بیاور و فوریتی از آن استفاده نمی شد، این اعتذار از عبد قبول نمی شود. این دلیل می شود که متفاهم عرفی از امر به طبیعت لزوم ایجاد طبیعت فورا است هرچند به فوریت عرفیه. حتی در جایی که قرینه شخصیه ای در کار نباشد به نحو عام چنین فهم عرفی در اوامر وجود دارد. این نشان می دهد که امر به ظهور ثانوی، ظاهر در اراده لزوم الاتیان فورا است. با توجه به اینکه وضع صیغه نمی تواند منشأ این ظهور ثانوی شود، مرحوم ایروانی فرموده است که شاید منشأ ظهور این باشد که نوعا در مواردی که مولای عرفی امر می کند، امر او همراه است با نیاز فعلی مولی. نیاز فعلی مولی به تحقق مامور به منشأ ظهور در فوریت است. این نکته سبب شده که هرجا از مولی امری صادر شود متفاهم از آن همین لزوم الاتیان فورا باشد نه فقط طلب ایجاد طبیعت. این مقدمه را هم باید برای اثبات دلالت اوامر شرعیه بر فور به فرمایش ایشان اضافه کرد که وقتی در موالی عرفیه امر ظهور در اتیان فوری داشته باشد امر و نهی استعمال شده در خطابات شارع نیز به همان معنایی دلالت می کنند که به حسب فهم عرفی دلالت می کنند. اگر امر عرفی ظهور در فوریت داشته باشد در اوامر شرعیه هم همین ظهور وجود دارد. بنابراین چون اوامر شارع حمل بر متفاهم عرفی می شود و در اوامر عرفیه نیز ظهور ثانوی غیر وضعی در لزوم فوریت وجود دارد، در اوامر شارع هم باید همین ظهور وجود داشته باشد.

اگرچه مرحوم ایروانی تعبیر به ظهور ثانوی کرده است، اما می توان آن را به ظهور اطلاقی و دلالت اطلاقی برگرداند. زیرا ولو صیغه امر به حسب مدلول وضعی دلالت بر فور ندارد اما با توجه به اینکه به حسب نوع موارد، اگر مولی در اوامر عرفیه بخواهد فوریت اتیان مامور به را بیان کند نیاز به لفظ زائدی ندارد و نفس تعلق تکليف به طبيعت کفایت می کند، ولی اگر بخواهد لزوم تراخی یا جواز تراخی در انجام عمل را بیان کند، نیاز به لفظ زائد دارد، اطلاق در مقام اثبات کشف می کند که مراد مولی همان قسمی است که نیاز به موونه زائده ندارد یعنی فوریت انجام عمل.

سه شنبه20/10/401 جلسه 73

مرحوم ایروانی فرمود که هرچند صیغه امر دلالت وضعی بر فوریت ندارد اما ظهور ثانوی بر فور برای صیغه امر ثابت است. زیرا اوامر شارع حمل بر اوامر عرفی می شود و همانطور که در اوامر عرفی به خاطر اینکه نوعا موالی عرفیه به خاطر رفع نیاز فعلی خود امر می کنند، ظهور در لزوم اتیان فوری دارد، حمل اوامر شرعیه بر اوامر عرفیه نیز این ظهور را درست می کند که باید به صورت فوری انجام گیرد.

اما به نظر می رسد که اين ظهور به خاطر وجود قرينه( وجود حاجت فعلی برای مولی) باشد نه ظهور فی حدّ نفسه ، اگرچه در جایی که این قرینه عرفیه وجود دارد اوامر ظهور در فوریت پیدا می کنند، ولی اگر این قرینه وجود نداشته باشد و بدانیم که مولی حاجت فعلی ندارد يا مولايی است که به خاطر احتیاج خودش امر نمی کند تا حاجت فعلی برای او معنا داشته باشد که اوامر شرعیه از این قبیل است و به خاطر احتیاج مولی صادر نشده است بلکه به خاطر مصالح مکنونه در افعال است که به خود مکلف بر می گردد، در این موارد که قرینه بر فعلی بودن حاجت وجود ندارد، دیگر از خطاب فوریت استفاده نمی شود.

بنابراین اینکه در کلام مرحوم ایروانی آمده که اوامر ظهور ثانوی در فوریت دارند به صورت فی الجمله صحیح است ولی به خاطر قرینه ای است که دلالت بر فعلی بودن حاجت آمر می کند.

لذا صاحب فصول نیز در جواب این استدلال که اگر مولی به عبدش بگوید إسقنی الماء و او تاخیر کند، عاصی محسوب می شود و این نشان می دهد که صیغه امر دلالت بر فور می کند، فرموده است: هرچند فوریت استفاده می شود اما به خاطر قیام قرینه است. زیرا در نوع موارد امر به سقی به خاطر تشنگی فعلی است و لذا وقتی می گوید إسقنی الماء، معلوم می شود که باید الان آب بیاورد و حال آنکه محل بحث، جایی است که قرینه وجود نداشته باشد. لذا در خطابات شرعیه که این قرینه وجود ندارد چون نه به خاطر حاجت فعلی خود مولی است و نه معلوم است که به خاطر این باشد که عبد حاجت فعلی دارد، نمی توان ملتزم به دلالت صیغه امر بر فوریت شد.

« احتج القائلون بالفور بوجوه الأول أن المولى قال لعبده اسقني فأخر السقي عد عاصيا و ليس ذلك إلا لدلالة الصيغة على الفور و الجواب أن القرينة هناك قائمة على إفادة الفور حيث إن العادة تقضي بأن طلب السقي لا يكون إلا عند الحاجة إليه و الكلام عند فقد القرينة[[11]](#footnote-11).»

بنابراین صیغه امر نه دلالت بر فور می کند و نه تراخی و نه به لحاظ مدلول وضعی و نه به لحاظ مدلول اطلاقی و ظهور ثانوی. در مدلول وضعی هم نه از هیئت استفاده فور می شود و نه از ماده .

#### مطلب سوم؛ دلالت دليل خارجی برلزوم فوريت درانجام واجبات

اما دلالت بر فوریت با استناد به دلیل خارجی غیر از خود صیغه امر، همانطور که در کلام مرحوم آخوند آمده، به آیاتی از قرآن مجيد استدلال و ادعا شده که از آنها استفاده می شود که اصل اولیه در واجبات لزوم الاتیان بالعمل فورا است.

در تقریب استدلال به آیات قبلا بیان شد که در آیه "سارعوا الی مغفرة من ربکم" امر دلالت بر وجوب دارد و مغفرت چون فعل خداوند است و مسارعت نسبت به آن معنا ندارد، مقصود از آن سبب مغفرت است که بی تردید اظهر مصادیق سبب المغفره فعل مامور به می باشد. لذا این آیه دلالت بر لزوم فوریت در اتیان به مامور به می کند.

در آیه "فاستبقوا الخیرات" نیز امر به استباق شده که دلالت بر وجوب می کند و خیرات هم عنوان عامی است که فعل مامور به از اظهر مصادیق آن می باشد. لذا این آیه نیز دلالت بر وجوب استباق و فوریت در اتیان مامور به می کند.

نسبت به استدلال به این آیات اشکالاتی مطرح شده است. خود مرحوم آخوند سه اشکال به استدلال کرده که البته نسبت به دو اشکال از این اشکالات، تعبیر به فافهم کرده است که به بیان بعضی از محققین، نشان از اشکال در آنها دارد.

باید دید که آیا اشکالات سه گانه ای که مرحوم آخوند به استدلال به این آیات کرده است تمام است یا خیر و اگر تمام نیست، آیا اشکال دیگری وجود دارد و یا استدلال تمام است و اصل اولی در واجبات فوریت می باشد؟

اشکال اول این است که بعث و طلب در این دو آیه بعث و طلب استحبابی است نه لزومی که مخالفت با آن استحقاق عقوبت بیاورد. زیرا اگر مسارعت و استباق لازم بود، انسب این بود با تحذیر بیان می شد و از آنجایی که تحذیری در اين دو آیه شریفه وجود ندارد و فقط اصل بعث بیان شده، معلوم می شود که این بعث لزومی نیست.

مرحوم ایروانی مناقشه کرده است که مجرد انسب بودن اقتران طلب وجوبی به تحذیر، باعث نمی شود که امر در این دو آیه را حمل بر استحباب کنیم. زیرا امر بطبعه ظهور در وجوب دارد مگر در جایی که قرینه بر خلاف باشد. اگر اقتران را لازم بدانید دلالت امر در سایر واجبات بر وجوب و دلالت نهی بر تحریم نیز محل اشکال می شود.

این جواب مرحوم ایروانی نشان می دهد که برداشت ایشان از اشکال اول مرحوم آخوند این است که امر به مسارعت بما اینکه مصداق مطلق الامر است اگر بخواهد دلالت بر وجوب کند باید همراه با تحذیر باشد. يعنی امر به مسارعت خصوصیت ندارد بلکه چون امر است باید برای دلالت بر وجوب همراه با تحذیر بیان شود. به خاطر همین برداشت، ایشان مناقشه کرده است که اگر چنین باشد در بقیه موارد امر و نهی هم این اشکال به وجود می آید. زیرا اگر امر بما انه امر و نهی بما انه نهی نتواند دلالت بر وجوب و تحریم کند باید همراه با تحذیر باشد و حال آنکه تحذیری وجود ندارد.

اما مرحوم آقای تبریزی فرموده است که مراد مرحوم آخوند این نیست که امر به مسارعت بما اینکه مصداق امر است برای دلالت بر وجوب نیاز به تحذیر دارد، بلکه مراد ایشان این است که امر سارعوا و استبقوا با توجه به خصوصیت ماده مسارعت و استباق، دلالت بر وجوب ندارد و اگر بخواهد دلالت بر وجوب داشته باشد باید با تحذیر و توعید همراه باشد. زیرا ظاهر امر به استباق و مسارعت، این است که غیر از ملاکی که در طبیعی عمل وجود دارد، ملاک ملزم دیگری در خود مسارعت و استباق وجود ندارد که با تاخیر در اتیان به عمل، آن ملاک فوت شود و موجب عقاب و مستلزم غضب گردد، بلکه ملاک فقط در متعلق مسارعت و استباق است. با توجه به اینکه امر به مسارعت و استباق فی حد نفسه چنین ظهوری دارد، اگر بخواهد دلالت بر وجوب کند باید همراه با تحذیر باشد تا نشان دهد که خود مسارعت و استباق در این مورد خاص ملاک ملزم دارد و اگر همراه با تحذیر نباشد ظهور در وجوب ندارد و فقط استحباب مسارعت از آن فهمیده می شود.

تا اینجا مرحوم آقای تبریزی ادعا کردند که چون امر در این دو آیه، ظهور در ملاک ملزم دیگری غیر از ملاک ملزم متعلق ندارد، اگر بخواهد دلالت بر وجوب کند حتما باید همراه با تحذیر باشد. ولی بحث در این است که این ظهور بر اساس چه نکته ای به دست آمد؟ زیرا ممکن است مثل سایر مواردی که امر می شود، علاوه بر ملاک موجود در طبیعی الفعل خود مسارعت هم ملاک الزامی داشته باشد. چنانکه وقتی واجبی واجب فوری باشد مثل ردّ تحيت، خود مسارعت ملاک الزامی دارد. بنابراین وجود ملاک الزامی در مسارعت زائدا علی ملاک اصل الفعل امر ممکنی است. وقتی ممکن باشد و ما نیز با خطاب سارعوا بر خورد کنیم، دیگر چه وجهی دارد که ظهور در ملاک الزامی در خود مسارعت نداشته باشد.

مرحوم آقای حکیم در حقایق نکته ظهور در این دو آیه را بیان کرده و در کلام خود مرحوم آقای تبریزی هم در انتهای بحث نکته ای آمده که از آن منشأ اين ظهور استفاده می شود. مرحوم آقای حکیم فرموده است ظاهر تعلق مسارعت و استباق به اسباب مغفرت و خیرات این است که ترک مسارعت و ترک استباق، باعث نمی شود که مورد از مغفرت بودن و از خیر بودن خارج شود بلکه همچنان مصداق مغفرت و خیر است. زیرا وقتی چیزی موضوع یک فعل قرار می گیرد، ظاهرش این است که با قطع نظر از وجود و عدم وجود فعل، موضوع محقق می باشد. لذا گفته اند بطلان بیع دین به دین در جایی است که ثمن و مثمن با قطع نظر از عقد بیع دین باشند تا لا یباع الدین بالدین شاملش شود نه صورتی که دین به خاطر خود عقد بیع به وجود بیاید. بر همین اساس نیز "سارعوا الی مغفرة من ربکم" و "و استبقوا الی الخیرات" معنایش این است که آن عملی که به سمت آن سرعت می گیرید، خیریت آن با قطع نظر از استباق و مسارعت محفوظ است. در نتیجه خود آیه دلالت می کند که اگر مسارعت و استباق ترک شوند خیریت باقی است. اگر خیریت باقی باشد دیگر ترک آن نمی تواند موجب عذاب شود. لذا خود امر به استباق و مسارعت چون به خیر و مغفرت تعلق گرفته شده است ظهور در عدم وجوب و استحقاق العقاب عند الترک دارند.

ایشان در ادامه فرموده ممکن است از این توجیه جواب داده شود که مسارعت به خیر ممکن است واجب باشد و ترک آن موجب غضب و عقاب شود. ولی عقاب به خاطر ترک مسارعت است و لذا منافات ندارد که مورد به لحاظ اینکه مصداق طبیعی خیر است بر خیر بودن خود باقی بماند. اما با این وجود باز هم نمی توان انکار کرد که ظاهر "سارعوا الی مغفرة من ربکم" و "و استبقوا الی الخیرات" چنانکه مرحوم آخوند گفته، این است که ترک مسارعت غضب و عقابی را در پی ندارد[[12]](#footnote-12).

نکته ظهور گفته شده را مرحوم آقای تبریزی اینطور بیان کرده اند که ظاهر این است که خیر بودن عمل فی حد نفسه باقی است و اگر امر به مسارعت شده امر لزومی عقاب آور نیست بلکه استحبابی است. شبیه وجوب التوبه که معتقد هستیم وجوبش عقلی و از باب دفع ضرر حاصل از معصیت است. بله از نظر شرع مطلوبیت استحبابی دارد ولی مطلوبیت لزومی آن عقلی است نه شرعی. زیرا خداوند توبه را قرار داده است که راهی باشد تا باب رحمت خود را بر بندگانش بگشاید. اگر وجوب آن شرعی باشد و لذا ترک آن موجب عقاب شود، نمی سازد که خداوند باب رحمتش را بر عباد گشوده است. همانطور که در مورد توبه گفته می شود که مطلوبیت لزومی عقلی دارد نه شرعی، در مورد استباق به خیر و مسارعه الی المغفره نیز گفته می شود که امر به استباق الی الخیر، به این خاطر است که بندگان کاری را که خیر بودنش مسلّم است زودتر درک کنند. این مناط اقتضا دارد که ترک مسارعت موجب استحقاق عقوبت و عذاب نشود. در نتیجه نمی توان آن را حمل بر وجوب کرد.

چهارشنبه 21/10/401 جلسه 74

مرحوم آقای تبریزی فرمودند که خصوصیتی در ماده مسارعت و استباق وجود دارد که باعث می شود که امر به آنها ظهور در ندب پیدا کند نه وجوب و وجود ملاک لزومی. لذا در این مورد اگر مولی بخواهد حکم لزومی را بیان کند باید قرینه بیاورد.

خود این مدعا نیاز به تقریب داشت که همانطور که گفته شد در کلام مرحوم آقای حکیم و در عبارات مرحوم آقای تبریزی آمده است.

مرحوم آقای تبریزی در بیان نکته ظهور فرموده اند که ظاهر امر به استباق و مسارعت این است که برای رساندن مکلف به ملاک و مصلحت ملزمه در خود طبیعی الفعل و تحفظ بر آن ملاک ، از مولی صادر شده اند. زیرا ملاک ملزمی در اصل فعل وجود دارد که مکلف باید هرچه زودتر آن ملاک را تحصیل کند. با توجه به این نکته دیگر مناسبت ندارد که خود ترک مسارعت و استباق موجب عقوبت و به وجود آمدن وزر دیگری برای مکلف باشد. شبیه آنچه در باب توبه گفته می شود که فتح باب توبه به این جهت است که خداوند برای اینکه عباد خطای سابق خود را تدارک کنند و از وزر آن بیرون بیایند، امر به توبه کرده است. با توجه به نکته جعل توبه، دیگر امر به آن مناسبت ندارد با اینکه تاخیر در توبه و ترک توبه موجب وزر و عقاب دیگری شود. همین بیان در مورد امر به مسارعت و امر به استباق هم می آید و امر به آنها نیز با لزومی بودن سازگاری ندارد و فقط با استحبابی بودن می سازد.

بر اساس این توجیه اشکال مرحوم ایروانی وارد نمی شود.

در منتقی الاصول هم ظهور در عدم وجوب به این شکل توجیه شده است که حسن مسارعت و استباق الی الخیرات از امور مرتکز در اذهان عرف است ولی به نحو استحباب نه لزوم. وقتی مرتکز چنین باشد چنانچه در خطاب مولی بلا قرینه، امر به استباق و مسارعت شود، مخاطبین حمل بر همان چیزی می کنند که در ذهن آنها مرتکز می باشد. مگر اینکه قرینه ای قائم شود که در این خطاب خاص، امر وجوبی است. قرینه نیز همان اقتران امر به تحذیر و توعید بر مخالفت است که مرحوم آخوند فرموده است.

به این ترتیب معلوم می شود که اشکال اولی که مرحوم آخوند به استدلال به آیات شریفه برای اثبات لزوم فور کرده اند اشکال واردی است.

اشکال دوم مرحوم آخوند نیز این بود که اگر امر به استباق و مسارعت ظهور در وجوب داشته باشد، برای اینکه محذور تخصیص اکثر مستهجن پیش نیاید، باید آن را حمل بر طلب استحبابی یا جامع بین وجوب و استحباب کنیم. زیرا علاوه بر اینکه در مستحبات فوریت لزوم ندارد، چراکه اصل اتیان به آنها غیر لازم است، در اکثر واجبات هم که واجبات موسّع هستند فوریت واجب نیست. در نتیجه اگر این آیات دلالت بر وجوب کنند، باید تمام مستحباب و اکثر واجبات از آن خارج شوند .

آقای صدر در جواب گفته اند که لزوم تخصیص مستهجن در صورتی لازم می آید که دلالت صیغه امر بر وجوب، دلالت وضعی باشد. اما اگر در کیفیت دلالت صیغه امر بر وجوب، همانند مرحوم نایینی و مرحوم آقای خویی قائل شدیم که صیغه امر فقط دلالت بر اصل طلب می کند و این عقل است که اگر ترخیص در کنار امر نیاید حکم به وجوب می کند و اگر ترخیص بیاید حکم به استحباب، دیگر تخصیص اکثر لازم نمی آید. زیرا مفاد امر در این آیات فقط همان طلب مسارعت و استباق خواهد بود نه بیشتر. اما اینکه این طلب لزومی است یا خیر، به مورد بستگی دارد که ترخیص در ترک داشته باشد یا خیر. این ترخیص در ترک فوریت در مورد مستحبات و واجبات موسع وجود دارد و لذا طلب مسارعت در آنها به حکم عقل، استحبابی است. اینطور نیست که با اصالة التطابق بین المراد الاستعمالی و التفهیمی، مفادی برای لفظ ثابت شود و بعد بخواهیم آن را با دلیل منفصل تخصیص بزنیم تا محذور تخصیص اکثر لازم بیاید. ولو آقای صدر نگفته است ولی عملا این اشکال متوجه مرحوم آقای خویی می شود که با توجه به اینکه ایشان قائل به دلالت عقلی بر وجوب هستند، چطور در استدلال به آیه شریفه، اشکال دوم مرحوم آخوند را قبول کرده اند.

اگرچه در کلام مرحوم آقای صدر اشکال فقط بر اساس مبنای مرحوم نایینی و مرحوم آقای خویی مطرح شده و به مبانی دیگر من جمله دلالت صیغه امر بر وجوب به دلالت اطلاقی و مقدمات حکمت پرداخته نشده است، اما مرحوم آقای تبریزی اشکال را به این نحو بیان کرده اند که اگر دلالت بر وجوب را اطلاقی و به مقدمات حکمت بدانیم، دیگر حمل امر به مسارعت و استباق بر وجوب مستلزم تخصیص نخواهد شد. زیرا تخصیص در صورتی است که به دلالت وضعیه قائل شویم و الا بر اساس دلالت اطلاقیه، وجوب مقتضای اطلاق طلب است. اگر طلب مطلق باشد و مقترن به ترخیص در ترک نباشد، طلب وجوبی خواهد شد. بر این اساس در آیات فوق نیز که طلب به مسارعت نسبت به خیرات تعلق گرفته است، مدلول لفظی آن مطلوب بودن مسارعت به خیرات هم درمستحبات و هم در واجبات ، هم در واجبات موسعه و هم در واجبات غیر موسعه است. اطلاق این طلب، مادامی که ترخیص در ترک برای آن نیاید، اقتضا می کند که طلب وجوبی باشد. اما اگر ترخیص در ترک بیاید ولو به خطاب منفصل، طلب نسبت به آنها وجوبی نخواهد بود. لذا در مستحبات و واجبات موسّعه که ترخیص در ترک مسارعت وجود دارد، از اطلاق طلب رفع ید می کنیم و حمل بر طلب غیر لزومی می شود. در بقیه واجباتی که شک داریم فوریت در آنها لازم است یا خیر، تمسک به اطلاق می کنیم و قائل به لزوم فور خواهیم شد. صرف اینکه در مستحبات و در بعضی از واجبات یعنی واجبات موسعه، قرینه بر ترخیص آمده موجب رفع ید از ظهور اطلاقی در سایر واجبات نمی شود.

بله، طبق مبنای مرحوم آخوند که قائل به دلالت وضعی بر وجوب می باشد، اشکال تخصیص اکثر مستهجن وارد است.

اشکال سوم مرحوم آخوند این بود که اصلا امر به مسارعت و استباق در این آیات حکم مولوی نیست بلکه ارشاد به حکم عقل است. زیرا همانطور که با قطع نظر از امر در آیه اطیعوا الله، عقل مستقل به حسن اطاعت است و به خاطر وجود همین حکم عقلی به حسن اطاعت و قبح معصیت ، امر وارد در اطیعوا الله نیز حمل بر ارشاد می شود، نسبت به امر به مسارعت و استباق الی الخیرات هم این حمل وجود دارد. زیرا با قطع نظر از امر شرعی، عقل حکم به حسن آن می کند. لذا به خاطر وجود این حکم مستقل عقلی، امر به مسارعت باید حمل بر حکم ارشادی شود. البته مرحوم آخوند در پایان تعبیر به فافهم کرده است که به نظر بعضی از محققین ناظر به مناقشه در این اشکال می باشد.

یک مناقشه از مرحوم اصفهانی در ذیل کلام مرحوم آخوند نقل شد که این دو مورد یعنی امر به مسارعت و امر به اصل طاعت، از این جهت مشترک هستند که در هر دو عقل حکم به حسن دارد، هم نسبت به استباق و مسارعت و هم نسبت به اصل طاعت، ولی صرف وجود حکم عقلی در مورد امر شرعی، باعث حمل آن بر ارشاد نمی شود. بلکه با توجه به ظهور ذاتی امر در مولویت، هرجا امر مولوی ممکن باشد باید تحفظ بر ظهور آن در مولویت کنیم و اگر در جایی ممکن نباشد رفع ید از ظهور ذاتی آن در مولویت می کنیم. از این جهت بین المقامین فرق است. لذا در وجوب طاعت چون امر مولوی ممکن نیست ناچار هستیم که از ظهور ذاتی امر در مولویت رفع ید کنیم و اطیعوا الله را حمل بر ارشاد کنیم. اما در محل بحث که مسارعت به خیر باشد امر مولوی ممکن است. وقتی ممکن بود دیگر وجهی برای رفع ید نداریم و باید به ظهور آن در مولویت تحفظ کنیم.

در کنار این اشکال، اشکال دیگری نیز از مرحوم ایروانی در تعلیقه بر کفایه مطرح شده است. (البته مرحوم ایروانی در کتاب مستقل خود یعنی الاصول فی علم الاصول همان اشکال محقق اصفهانی را مطرح کرده اند. اما در تعلیقه بر کفایه اشکال دیگری بیان کرده اند) مبنی بر اینکه وجهی ندارد که بگوییم عقل حکم به حسن مسارعت و استباق می کند و به خاطر آن امر وارد در خطاب شارع را حمل بر ارشاد می کنیم. چنین حکمی برای عقل یافت نمی شود. زیرا وقتی افراد طبیعتِ مامور به، در وفاء به غرض مولی علی حد سواء بودند کما هو قضیة تعلق الامر بالطبیعة المطلقة، (زیرا در خطاب مثلا آمده است که بین الحدین بر شما نماز واجب است، مقتضای تعلق امر به طبیعت مطلقه این است که تمام افراد طبیعت در وفاء به غرض مولی علی حد سواء هستند) و مکلف هم علم دارد که اگر این طبیعت را در ضمن فرد اول وقت انجام ندهد، در زمان های بعدی می تواند افراد دیگر را انجام دهد، در این صورت عقل به چه ملاکی می خواهد بگوید مسارعت مستحسن است تا باعث شود امر شرعی هم حمل بر ارشاد گردد؟

از این مناقشه اخیر که مناقشه مرحوم ایروانی باشد ممکن است این­طور جواب داده شود که هرچند مقتضای اطلاق امر متعلق به طبیعت این است که افراد طبیعت در وفاء به غرض مولی علی حد سواء هستند، اما صرف تساوی افراد طبیعت در وفاء به غرض مولی موجب نمی شود که از نظر مقام امتثال و کیفیت امتثال نیز افراد در عرض هم باشند و هیچ کدام بر دیگری ترجیح نداشته باشند. بلکه ممکن است همه افراد طبیعت وافی به غرض مولی باشند اما از نظر کیفیت امتثال بعضی بر بعض دیگر ترجیح داشته باشند؛ مثل اینکه به تعبیر مرحوم آقای تبریزی یک فرد در مقام امتثال ارقی مراتب حساب شود. اگر از نظر کیفیت امتثال ترجیح درست شود، جا برای حکم عقل باقی می ماند که بعضی را بعضی دیگر ترجیح دهد. وقتی اتیان طبیعت در فرد اول را با اتیان طبیعت در فرد دوم در نظر بگیریم، بلا اشکال شخصی که در اول زمان امکان امتثال به دنبال اطاعت مولی می باشد، عقل آن فرد از امتثال را بر فردی که با تاخیر در انجام امر مولی صورت می گیرد ترجیح می دهد. زیرا عقل می گوید تکلیف بر عهده تو آمده و بهتر است که هرچه زودتر اقدام به امتثال کنید. بله این نکته وجود دارد که اگر کسی بگوید عقل که حکم به حسن می کند به این معناست که کار خوبی است نه اینکه اگر عمل نکند استحقاق عقوبت داشته باشد ، شاید مراد مرحوم ایروانی از نفی حکم عقل این باشد که با تساوی افراد در ملاک، عقل حکم به حسن به نحو لزومی ندارد. اگر مقصود ایشان این باشد قابل قبول است.

1. - وسائل/8/403. [↑](#footnote-ref-1)
2. - آل عمران/133. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بقره/148 و مائده/48. [↑](#footnote-ref-3)
4. - آل عمران/113\_114. [↑](#footnote-ref-4)
5. - انبیاء/ 90. [↑](#footnote-ref-5)
6. - نهایه النهایه/1/116. [↑](#footnote-ref-6)
7. - کفایه/80. [↑](#footnote-ref-7)
8. - نهایه الدرایه/1/363. [↑](#footnote-ref-8)
9. -الفصول الغرویه/75. [↑](#footnote-ref-9)
10. - القوانین/1/194. [↑](#footnote-ref-10)
11. - الفصول الغروية في الأصول الفقهية ص75. [↑](#footnote-ref-11)
12. - حقایق/1/189. [↑](#footnote-ref-12)